

امیران آن طایفه را با کوچ به زنجان و خمسه روانه کرد. محمدحسین خان خلخال نعل سمند سردار این دولت ارجمند را طوق گردن افتخار و خلخال ساقین اعتبار خود دانسته ربقه طاعت بر ربقه اطاعت نهاد و هکذا سمی او محمدحسین خان گروس از زندگانی خود مایوس و سر بر خط عبودیت و ضراعت گذاشت. و حضرت شهریار کامکار قاجار خود به نفس نفیس بر شیوه آباء و اجداد افراسیاب نژاد چنگیز خان نهاد در یک شب ایلغار کرده بیست و چهار (۲۴) فرسنگ راه را قطع فرموده بر سر صادق خان کذاب شقاقی تاختن کرد و به هنگام طلوع صبح صادق بر سر صادق خان کاذب رسید.

لمؤلفه

چنین بوده کردار پور پشنگ به گاهی شتاب و به وقتی درنگ
 باید همی بود چون خاک و آب به جای درنگ و به جای شتاب
 خان شقاقی نیز قصد تلاقی کرده، سپاه شقاق آثار اکراد را که در کمال و فور بودند
 به مقابله و مقاتله آراسته کرد و در برابر شهریار فریدون فرّ پای مبادرت و مبارزت
 استوار کرده، به دعوی پادشاهی و داعیه مُلک داری کسراب به قیعه، صفوف منازعه
 احتشاد داده، غریو بوق و کوس بر فلک آبنوس بر آمد. دلبران دو جانب سمند و
 گُرنگ به پهنه جنگ به جولان اندر آوردند، تیرهای زره شکاف از کمانهای خمیده
 پرواز گرفتند، و نیزهای الماس سنان بطعان اندر آمدند، سیوف قاطعه ببریدن
 اشخاص برهان قاطع به ظهور آوردند و تفنگهای مهره فشان حالت سحاب متقاطر
 گرفتند:

لمؤلفه

هوا جمله پرگرد و پر خاک شد غبار زمین بر به افلاک شد
 دم تیغ‌ها سوده شد سر بسر ز بس خورده بر جوشن و بر سپهر
 همه رمح چوگان سرگوی بود همه دشت گلزار و خون جوی بود
 آخر الامر هزیمت در سپاه صادق خان شقاقی در افتاده، عطف عنان به جانب
 شوشی و پناه به ابراهیم خان بن پناه خان جوانشیر اوتوز ایکی که از امرای معتبر آن
 صفحات بود کرده، سراب و گرمروود از قتل و غارت جنود نامعدود، ویران و ضرب
 المثل جمله ایران شد. هبوب نسیم فتح و فیروزی از مهب ظفر و بهروزی بر پرچم

علم نصرت توأم اهتزاز بخشید و جماعتی وافر از اکراد شقاقی و بایزیدی و سایر طوایف آذربایجان به قتل و اسر در آمد و گروهی از زن و مرد منسوب و منکوب شدند، و رایت نصرت آیت حضرت سکندر رتبت دارا درایت به جانب اردبیل شقه گشا گردید.

مصطفی خان طالش که لنکران و آستارا و سایر محال طالشیه در زیر امر او بود و از خدمتگزاری حضرت شهریار توحاشی و تجافی می نمود پای استکبار در دامن استغنا پیچیده قدم در مرحله مبارزت گذاشت. جان محمدخان قاجار دولو به گوشمال وی مأمور شد، طوایف طوالش با جان محمد خان رزمی سخت کردند که خون در معابر و مراصد جریان گرفت و عساکر سردار قاجار با طالشیه جرّار بر نیامدند، لاجرم مقهور و مخذول و منکوب و منسوب بازگشتند و پیش خانه اعلی به اتفاق [۱۰۰] اعتضادالدوله سلیمان خان قاجار قرا داغ در حرکت آمد و خان والاشان قاجار به قلعه اهار وارد گردید و از آنجا به چمن کلنبر که گلش خوش بوی تر از عنبر بود نهضت نمود. در آن مقام نیز توقف جایز ندانسته از چمن کلنبر به النگ سبزه خیز زاله ریز عطر آگین مشکبیز عنان توسن عزیمت را معطوف کرد.

حسین قلی خان مشهور به حسین خان دنبلی بیگلاریگی خوی به محض صداقت و ارادت از خوی به حضور شهریار نیکو خوی آمده اظهار متابعت نمود، و شهریار گیتی ستان حضرت آقامحمدخان قاجار بنا بر قدمت خدمت آن خان والاتبّار ولایات اردبیل و تبریز را ضمیمه مُلک موروثی او فرموده بدو تفویض کرد و او را به حکومت تبریز فرستاد.

مجملاً در این یورش احمدخان جوانشیرمقدم حاکم مراغه و حسین قلی خان افشار ارومی و جماعتی از اکابر آذربایجان گردن بر چنبر اطاعت حضرت شهریار قاجار نهادند؛ ولی محمد قلی خان افشار ارومی خایف و متزلزل شده به محال اشنو فرارگزید. محمدخان قاجار عزالدینلو با سه چهار هزار (۳۰۰۰ - ۴۰۰۰) سوار جرّار به ارومی مأمور شده، کوچ و بنه و خزاین و دفاین محمد قلی خان را ضبط و به اردوی شهریار حمل و نقل کرده.

مصطفی قلی خان قراجه داغی نیز به سعادت عتبه بوسی خاقان کشورستان قاجار استسعاد یافته و به اردوی کیهان پوی شتافته، روزی چند به نخجیر و شکار در

آن حدود در گذشت.

و در این ایام محمد خان عزالدینلوی قاجار خال جعفر قلی خان مغفور سپهدار و برادرش محمد زمان خان حاکم بسطام و محمدخان و محمدولی آقا و محمد تقی خان شامبیاتی پسرزاده محمدعلی خان شامبیاتی و محمدعلی خان جو جوق به عصیان موافقت کرده همداستان شدند. بعد از اطلاع خاقان گیتی ستان حضرت آقا محمدخان، محمدخان و محمدولی آقا و محمدزمان خان از حلیه بصرعور و محمدتقی خان و محمدعلی خان جو جوق مقتول شدند. محمدقلی خان افشار ارومی نیز چون ماهی در شبکه اضطراب بطپیدن در آمده ناچار به آستان بوسی خسرو پوزش پذیر عزیمت کرد، و دیگر باره در شهر ارومی به حکومت و بزرگی رسید و خدمتگزاری و جان نثاری شیوه کرد.

در ذکر خاتمه حال لطفعلی خان زند حاکم فارس و اختلال کار او در حوالی عراق و فرار کردن به فارس و انقلاب دولت او

نواب مستطاب فتح علی خان جهانبانی برحسب امر حضرت خاقانی در صفحه و چمن عراق گندمان به محارست و محافظت آن سامان مشغول و به عیش و شکار می پرداخت، چون لطفعلی خان زند شنید که موکب منصور خدیو قاجار به جانب آذربایجان معطوف و اوقات فرخنده ساعات آن شهریار گیتی ستان به تسخیر آن بلاد فرح بنیاد مصروف است فرصتی غنیمت شمرده از ایلات و الوار فارس بیست هزار (۲۰۰۰۰) سوار فراهم کرده قصد تسخیر اصفهان نموده، به سمیرم اعلی رسید. نواب شاهزاده فتح علی خان بن جهان سوز شاه قاجار از چمن گندمان به قصد قمشه عزیمت فرموده، سپاه لطفعلی خان را بر جناح استعجال استقبال کرده، در برابر سپاه فارس صف برآراست. جیش خونخوار خود را به هفت صفت مرتب و هر صفی را با صفداری صفدر و سرداری سرور در محلی مناسب مقرر کرد. بعد از مقابله لطفعلی خان خود را در چارموجه اضطراب دیده به سنگر گریخت و سپاهیان

وی با او نفاق ورزیدند و به گرد کار پیکار نگردیدند.

چون حاجی ابراهیم خان شیرازی را دل به متابعت شهریار کامکار قاجار مایل و نقش تولای سلسله زندیه از لوحه ضمیرش زایل بود، خود در شهر شیراز توقف داشت و برادر مهترش عبدالرحیم خان در رکاب لطفعلی خان امیر معتبر و حارس لشکر محسوب همی شد به ملاحظه صرفه وقت و مصلحت حال با گروهی از اعظام سپاه موافقت کرده، شباهنگام اردوی لطفعلی خان را بر همزده از هر سو خروش تفنگ برآمد و غلغله و ولوله در عوام و خواص اردو در افتاد.

لطفعلی خان و جمعی امرا را گمان شد که از جانب شاهزاده جهانبانی قاجار فتح علی خان نایب السلطنه در این شب بر سر وی شیخون را هجوم آورده‌اند و اطراف او را محصور کرده‌اند، تاب درنگ و قدرت جنگ در خود ندیده بر اسب فرار سوار و بنه و آغروق و مفروش و صندوق خود را ریخته مانند پدر بزرگوار به جانب فارس گریخته با دو صد (۲۰۰) کس از خواص از آن مهلکه جان بدر برده، طایران تیزبال به جانب آشیانه شیراز به پرواز درآمده همی رفت و نمی دانست که مایه پراکندگی اردو از دارنده شیراز و کوتوال آن شهر ارم طراز است.

چون به دروازه شهر رسید دروازه را بر روی خود بسته دید، چندانکه الحاح کرد دری بر رویش گشوده نگردید، متأسفاً و متلهفاً روی به جانب سواحل و بنادر کرده مویان همی رفت. عریضه حاجی ابراهیم خان شیرازی به توسط کارگزاران دربار جهانبانی در طهران به نظر شهریار جوان بخت حضرت آقا محمد شاه قاجار رسید، پس از اظهار خدمت استدعای اعانت و تعیین سردار و سپاه به فارس کرده بود، میرزا رضاقلی نوائی منشی الممالک که از مقریان و معتمدان دربار سلطانی و متخلص به سلطانی بود به ضبط اموال لطفعلی خان روانه و مصطفی خان قاجار دولو که امیری والجاه و از امثال و اقران امتیاز داشت با سه هزار (۳۰۰۰) کس به اتمام کار لطفعلی خان [۱۰۱] و تصرف شیراز مأمور گردید و به مصطفی خان اشارت رفت که در آباد منتظر خیر حاجی ابراهیم خان شیرازی بماند و به دستورالعمل و راهنمایی وی کار کند.

میرزا رضاقلی به ورود شیراز جواهر سواره و پیاده و مادیان و رمه و سایر اسباب و اثاثه لطفعلی خان را به حیطة ضبط در آورده بازگشت.

لطفعلی خان از بنادر و دشتی و دشتستان و خشت و کمارج و کازرون جمعیتی فراهم کرده با زال خان خشتی و سایر عمال آن ولایات به منزل جویم آمده که در خلاصی عیال خود اهتمامی نماید، بلکه گرهی از کارش گشاید. حاجی ابراهیم خان از آمدن او مستحضر و فی الجمله مشوش شده چون خود را با وی حریف ندید، به مصطفی خان قاجار شرحی نگاشته او را به معاونت و مظاهرت خود و مرافعه و مدافعه لطفعلی خان زند که دلبری بود نیرومند بخواند، سردار چون بحری زخار به جانب فارس در تحرک و تموج اندر آمد، و در خارج شهر و حوالی باغ جهاننما که از ابنیه وکیل است فرود آمد. و پس از روزی چند فی مابین لطفعلی خان و مصطفی خان محاربه و مقابله در گرفته، ابدال خان و جمعی از دو طرف کشته شدند، رضا قلی خان گرفتار و سردار قاجار غالب نگردیده به جانب شهر آمد و تشویش خاطر حاجی ابراهیم خان افزوده گردید.

دیگر باره عریضه نگار و استعانت خواسته پادشاه با تدبیر دانا که افراسیابی بود پیران رأی و اسکندری فلاطون دانش، جان محمد خان قاجار دولو را با پنج هزار (۵۰۰۰) لشکر به فارس مأمور فرمود و بدو نیز لازمه سپارش نموده، آنچه صلاح مُلکی بود القا داشت.

در ذکر محاربه

مصطفی خان و جان محمد خان قاجار با

لطفعلی خان زند و کز و فرّ این

دو سپاه از دیگر

بعد از ورود جان محمد خان، مصطفی خان دولو نیز با وی موافقت گزیده از شیراز حرکت و بر سر لطفعلی خان رفتند. مجملأً بعد از محاربه و مضاربه و مقابله و مقاتله لشکر قاجار به منهزم شدند و بعضی اسیر آمدند، اضطراب حاجی افزوده گردید و از لطفعلی خان نیک بترسید و آن سپاه را به شهر راه داده به محافظت خود خواند. چون در شهر آذوقه کمیاب شد، سردارین قاجار به کربال رفتند، لطفعلی خان نیز به جانب زرقان رفت. سردار قاجار به حوالی شهر آمده در حوالی بقعه

حافظیه به حفظ سپاه پرداخته سالار زند قصد شبیخون کرده، سرداران سپاه قاجار چون دیده بخت شهریار بیدار بودند با قدر اندازان کماندار و چرخ افکنان آتشبار و سواران دلیر و جوانان هژیر در آن شب تیره به دار و گیر درآمدند.

بیت

شبی بود چون روی زنگی سیاه نه سیاره پیدا نه ثابت نه ماه
 دو رویه سپاه در یکدیگر افتاده به حربه‌های سرافشان سرها فکندند و سواران
 پیاده کردند، چکاچاک شمشیر بر سپهر در هوا صداهای بیم و زیر در آوردی و درخش
 خنجر درخشان در کوه و دشت چندین شهاب ثاقب پیدا کردی، سواران زند و
 دلیران قاجار چون بود و تار به یکدیگر التصاق داشتند و جز ببردن مقراض تیغ و
 خنجر انفرق و انخراق نمی‌گزیدند. مع القصه جانها به لب رسید و روزهای عمر به
 شب تا آن شب سیاه به روز روشن تبدیل یافت و از یکدیگر بازگشتند.

در ذکر سانحه

حضرت اقدس آقا محمد شاه و

معالجه از آن علت و سایر وقایع و صوادر زمان

واقعات آن سال

از جمله سوانح غریبه این ایام ظهور علت سکنه بر وجود مسعود و مزاج وهاج
 پادشاه ذیجاء قاجار بود. مجملأً اینکه شهریار کامکار در دیوان‌خانه همایون در
 دارالخلافه نشسته با چاکران دربار و با امرای والاشان گرم گفتار بود به ناگاه در عین
 مکالمه و محاوره سخن ناتمام و مقطوع ماند و در قامت سروآسای خسروی چون
 بید موله خمیدگی حاصل شد، و دیده‌های جهان‌بین فرو خفت. امیرکبیر سلیمان
 خان دائی‌اُغلی قاجار که ملقب به اعتضادالدوله و مقرَّب الحضرة السلطنة بود،
 نزدیکتر از دیگران ستاده و بر آن سانحه دیده گشاده ناگاه این حالت دید، حضار را به
 بیرون شدن از مجلس حضور اشارت کرد، و حضرت اقدس سلطانی را به عمارت
 خلوت آورده، مستعجلاًً به احضار اطبای حاذق فرستاد.

جناب میرزا مسیح جدید طبیب مسیحا نفس که مردی عابد و ذاکر و شب‌زنده‌دار و از مریدان مولانا محراب جیلانی بود با میرزا احمد اصفهانی بر بالین پادشاهی آمده مرض سکنه را تشخیص و به معالجه ید بیضا ظاهر کردند و چنانکه رسم و قانون حذاق افاق است به معالجه پرداختند و بهبودی و صحت روی داد. شهریار و الاتبار دیده گشاده تکلم فرمود، چندین هزار تومان نقد و جنس به صدقات و خیرات و نذورات عائد ارباب فقر و حاجت و استحقاق آمد، و دور و نزدیک آسوده خاطر و شادمان شدند.

هم در این سال که هزار و دو بیست و پنج (۱۲۰۵ هـ / ۱۷۹۱ م) بود غالب لیالی فرخنده حضرت پادشاهی در صحبت علمای اعلام و فقهای اسلام می‌گذشت و پادشاه را جودت طبعی وافی و حدت ذهنی کافی بود، و در اغلب علوم عامل و به اکثر کمال کامل، چه اگر در صغر سن از حوادث زمانه مجال اقتباس و اکتساب فضایل و علوم نبود، ولی در ایام توقف فارس روزی به عطلت نمی‌گذشت، در اغلب علوم حتی رمل و نجوم تبعی وافر کرده بود، در فرایض و سنن جهدی بلیغ داشت، [۱۰۲] زیارت عاشورا ترک نمی‌شد و نوافل از میان نمی‌رفت، به مطالعه کتب سیر و تواریخ و آثار ملوک و لوعی تمام داشت و شبها به صحبت علما و طرح مسائل به سر می‌برد.

در ایام مراجعت از آذربایجان به طهران، ملا محمد حسین ملباشی مازندرانی را از خمسه به کرمانشهان مأمور و جناب فضایل مآب مجتهد الزمّانی آقا محمد علی خلف الصّدق آقا محمد باقر بهبهانی رحمة الله علیه را به حضور اعلی خواند، و در کمال حرمت و عزّت شبها تا هفت ساعتی از آن جناب اخذ مسائل نموده، غوامض و حقایق مطالب و معارف اکتساب همی کرد.

و در این ایام ساروخان و جعفرخان برادران صادق خان شقاقی با عریضه و تحف به حضور آمدند و از برادر خود شفاعت کردند، خلعتی بدو مبذول رفت و رقمی صادر گردید. صادق خان مطمئن شده به حضور پادشاهی آمده مورد التفات بی‌غایات خسروانه شد.

و از طرف سلیمان پاشای حاکم دارالسلام بغداد، مصطفی آقا نام با عریضه و هدایا و تهنیت‌گویی و خدمت‌جوئی به حضرت آمد. هکذا از بلاد آذربایجان و

عراق و فارس و بعضی از خراسان عرایض امرا و حکام و عمال و خوانین و الامقام با تحف و هدایا و اسب نازی نژاد صرصر تبار و استرهای اشتر سرین رفر رفتر و چرغها و شنقارهای آهو شکار به پیشگاه پادشاهانه همی آوردند و از جانب سنی الجوانب آن حضرت به مشاهد مقدسه عالیات نذورات اهدا رفت.

چون در دو سال قبل از این ضریحی از سیم ناب به جهت مرقد مبارکه حضرت امام المشارق و المغرب علی بن ابی طالب علیه السلام انقاد شده بود، در این سال از زر خالص ضریحی به اتمام رسید و به حضرت امام الثقلین ابوعبدالله الحسین علیه السلام روانه و ارسال شد و جمعی به تعمیر و توسیع قبه مبارکه آن حضرت و تذهیب آن مضجع گردون مرتبت مأمور آمدند و به ایمای حضرت سکندر جاهی، حاجی سلیمان صباحی قصیده‌ای در تاریخ معروض داشت که بعضی از آن این است:

قصیده تاریخ

این زرنگار قبه چه کز عکس بام و در
اندوده است قبه افلاک را به زر
گفتم مگر که مبدع افلاک خواسته است
کاعداد تسعه فلکی را کند عشر
گفتا خرد فلک نبود این ولی فلک
بسته است از مجره پی طوف این کمر
این مشهد حسین علی سبط مصطفی است
در پای او بود سر افلاک بی سپهر
گفتم اگر چه خاک در این بزرگوار
باشد ز زر به رتبه و مقدار بیشتر
ز اهل عطا که یافت به ترتیب آن محل
ز اهل سخا که جست به تذهیب آن خطر
گفت آنکه بحر و کان ز کفش جست زینهار
خاقان دهر و سرور بحر و خدیو بر
یعنی سمی ختم رسالت محمد آنک
از خسروان به رتبه فزون از جد و پدر

بعد از مدیح گوید:

کلک صباحی از پی تاریخ آن نوشت «از گنبد حسین علی زیب جست زر»

در ذکر عزیمت

حضرت شهریار کامکار آقا محمد شاه

بن سلطان شهید محمد حسن خان بن فتح علی خان قاجار

به تسخیر فارس و هزیمت لطفعلی خان زند و

گرفتاری اولاد و عیال او

بعد از عید سعید سلطانی به حکم حضرت خاقانی عساکر ممالک محروسه با ابهت و سازی تمام و حشمت و برگی لاکلام، از اطراف روی به آستان پادشاه کشورستان آوردند. عراده‌های توپ گردون آشوب چون گردش چرخ تواتر و توالی گرفت و ثعبانان آهنین تن به جنبش در آمدند و شتران زنبورکخانه هویدهای گلگون پوشیدند و زنبورکچیان خشمگین چون بهرام خون‌آشام بر فراز آفتاب اجمال راه برگرفتند، جنیبتهای ترکی و تازی به جولان و بازی در آمدند، نقاره‌خانه پیشاپیش غریو در زوایای ملکوت در انداختند، از حرکت و پویه سواران و پیادگان فوجافوج دشتها و دره‌ها بحرهای مرجان موج گردید و از سنابک خبول پشته‌ها هموار آمد. پادشاه سکندر جاه به عزم تسخیر فارس فارس و به تدمیر لطفعلی خان قهر الهی به ظهور آورد، چنانکه کیخسرو پس از دولت به توران گراید یا چنگیز خان به یورش ایران در آید همی راند:

یکسان شمرده کوه و در و دشت و جوی و جر

تا به حدود عراق غلغله یاساق در افکند، شاهزاده نایب السلطنه فتح علی خان فرزند و برادرزاده خود را از عراق به فیروزکوه مأمور که به انتظام سرحدات خراسان و گرگان و آذربایجان و روم پردازد، از هر طرف که سیلی به جنبش آید، چون کوه حدید و سد سدید راه بر آن بر بندد، و برادر کهنتر حضرت جهانبانی حسین قلی خان ثانی که بعد از شهادت والد ماجد به اسم سامی او موسوم شد و در آغاز شباب بود در اصفهان گذاشته و جمعی چاکران مجرب را به خدمتش مأمور داشته و خود با

سپاه کینه خواه راه شیراز برگرفت و تکافی و تلافی کینه دیرینه را از سر تا به شوکت و فیروزی در محل ابرج نزول اجلال واقع گردید.

لطفعلی خان زند که در طرف زرقان راه اصفهان نشسته بود و از دو طرف یعنی فارس و عراق خاطرش خسته، استماع کرد که موکب شهریاری از جانب عراق چون سیل‌های سهمگین جاری غران و پیچان همی آید، به خاطرش رسید که اگر سپاه پادشاهی به فارس رسند و سرداران سابقه نیز بدو ملحق گردند کار مشکل‌تر خواهد بود، اولی آنکه به استقبال جیش قلمز طیش پادشاهی رفته در مضایق تنگ و معابر پر سنگ در هنگام حط و ترحال و نزول و رکوب با سه چهار هزار سوار نخبه و خوب دزدانه [۱۰۳] شبیخونی برده، بلکه آبی به روی کار خود آورده باشد. آن جوان ساده لوح نامجرب ندانست که پیران مهذب را رأی پیرانی و ایلغار پشنگی است، آنچه او اندیشیده طمع خام است و ثبات مهر بر لب بام:

بیت

جوان گر چه دانا دل و رهنمون کهن پیر را رأی و دانش فزون
و شهریار کشورگیر دانا خود از حرکت و سکون او به تواتر استحضار می یافت. چون پهنه ابرج موقف سپاه پادشاهی شد به اکابر و اصاغر اردو فرمان داد که رعایت طریقه حزم که از لوازم قواعد رزم است در اعلی مراتب منظور کنند و اگر شبیخونی رسد، بی حکم پادشاهی از جای نجنبند. و ابراهیم خان دامغانی که از دلیران نامی و سرکردگان گرامی بود با تفنگچیان دامغان و سمنان به محافظت تنگ ابرج مأمور کرد.

در شب چهارشنبه چهاردهم شوال لطفعلی خان دست از جان شسته که عیالش در شهریند شیراز گرفتار و خود بی طاقت و قرار از هستی خود به تنگ و از تائی اجل با مرگ به جنگ بود، چون پلنگان کوه مال و شیران خونین چنگال با سواران زندیه که مال و عیال آنان نیز در دست اعدا پایمال بود، چنانکه جلال الدین مینکبیرنی^۱ بر سر لشکر مغول و چنگیز تازد یا بهرام چوبینه بر جیوش خسرو پرویز بر زند به یک بار تفنگها و طپانچه‌های صاعقه کردار برق آثار بر ابراهیم خان سردسته دامغانی فرو فشاندند و دست بر شمشیر و نیزه کرده بر او تاختند.

۱. چاپ سنگی: جلال الدین مینکبیرنی.

ابراهیم خان دلیر مردانه کار در آن آتش سمندر سوز پروانه وار همی کوشید، چندانکه همراهان وی به خطاب یا اِبْرَاهِیْمُ اَعْرَضَ عَنْ هَذَا^۱ او را از آن نمرود سیرتان آتش افروز ممانعت کردند سودی نداد، در آن محفل دوزخ مماثل چون شمع فروزنده ثابت و مستقیم بایستاد و هم آخر او را شمع وار گردن زدند و سر بر افکندند، و آتش حیاتش با تیغ آبدار منطقی ساختند. و بسیاری از اهالی دامغان بکشتند و خاک را به خون آن طایفه فدوی بیاغشتند و مجال ندادند که از ایشان به پادشاه قاجار خبری رسد، با همان تیغهای خون آلود به اردوی شهریار تیغزن و خدیو لشکرشکن رسیدند و بی محابا به شبیخون مستعد شدند.

لطفعلی خان با ثلثی از لشکر خود از پایان اردو که او باش اردو بازار در آن مکان مقام و قرار داشتند شمشیرزنان و سرافکنان داخل اردو شدند و جمعی را مجروح و مقتول کردند، اردو بازاریان بازاری بهم برآمدند و آغاز ویله و ناله کردند، حضرت شهریار متوکل به عون باری در خیام گردون مقام چون بخت خود بیدار بود و به دلالت عقل مجرّد تَبْقُظَ را شیوه داشت و میان گشاده بر تخت و وساده تکیه می فرمود و اصلاً اظهار احتیاط نمی نمود.

و محمدخان عمّ لطفعلی خان زند که از شجعان نامدار و دلیران روزگار بود با زبده و نخبۀ سواران خود از جانب دست راست اردوی همایون حمله کرده صفها را بر درید و چون آتش فروزان تا حوالی سرآورده پادشاهی رسید.

چون میمنه سپرده به امیر کبیر اعتضادالدوله سلیمان شأن سلیمان خان قاجار بود نهیب به تفنگچیان دارالمرزی داده و راه بر سپاه محمدخان بر بستند و هوا را از آتش تفنگ نظیر کره اثیر کردند و به مضمون وَ جَعَلْنَاهَا رُجُوماً لِلسَّيَاطِينِ^۲ روی آن شیطان صفتان را از سماوات سرآورده حضرت پادشاه سلیمان ذات آصف صفات برتابیدند. عبدالله خان زند که تالی و ثانی عبیدالله خان اوزبک شیبانی بود از میسره با سواران خود یکسر به جانب میمنه باز گردیده، و آن طرف سپرده به مردان مازندرانی خاصه به میرزا محمد خان لاریجانی و یک هزار (۱۰۰۰) کس از آن طایفه بود بر روی عبدالله خان و متابعان او چنان شنلیک کردند که آن شب دو هفته ماه

۱. سوره هود، آیه ۷۶: ای ابراهیم از این گفتار بگذر.

۲. سوره الملک، آیه ۵: و آن را برای راندن شیطان قرار دادیم.

روشن را تاریک کردند.

عبدالله خان زند با آن دیوان دیوبند از میمنه بازگشته مانند کوه آهن و اسفندیار روئین‌تن از مقابل سرادقات پادشاهی بر سر حضرت ظلّ اللهی تاخت و در آن جانب یکهزار (۱۰۰۰) نفر خلیج ابلج مستحفظ بودند، چنان ایشان را پراکند که باد اوراق درخت و صرصر رمال پراکند، با یکصد (۱۰۰) سوار داخل معسکر گردید تا حوالی سراپرده راند، میرزا محمد خان مازندرانی یعنی سردسته افواج لاریجانی یکصد (۱۰۰) نفر از تفنگچیان خود در معابری که آن سواران از آن عبور کرده بودند جابجا بنشانند و نگذاشت که پیروان آنها بدانها پیوندند، راه اعانت و استمداد گروه زندیه بسته شد و پشت ایشان از این وهن عظیم شکسته.

مع هذا عبدالله خان مذکور با یکصد (۱۰۰) سوار مزبور تا حوالی سراپرده پادشاه قاجار دریده و بریده و همی آمد، مرد منصف داند که در شب چهاردهم که قمر در کمال ضوء و ضیاست و اگر پشه در هوا جنبد پیداست این گروه غیور جسور بدین جسارت و جرأت شبیخون کردند، و بدین جلادت از سه جانب پای در مرحله ابادت نهادند و با پادشاه والجاه قاجار بدین قانون و هنجار مبادرت به مبارزت گزیدند، چگونه مردان مرد و دلیران عرصه نبرد بوده‌اند. مورخان را بر کار مردان اغماض نباید کرد و حقایق حال آنان را بی اغراق بیاید گفت.

الحاصل چون عبدالله خان زند قریب به سرادق پادشاهانه شد به یک بار کشیکچیان خاص حضرت سلطانی که غالباً مازندرانی بودند، فتیله‌های سوزنده بر مارهای فروزنده نهاده، اراقم مهره فشان تگرگ آسا بریخن اوراق اشجار وجود اعدا پرداختند، [۱۰۴] عبدالله خان و همراهان وی که همانا زیاد از یکصد (۱۰۰) سوار شمشیرزن آتش بار نبودند به ستوه آمدند و عزم مراجعت کردند. آقاخان کتول قوللر آقاسی پادشاه قاجار که از مردان گرامی و گردان نامی بود با غلامان خاصه رخش جلادت برانگیختند و دست به شمشیر برآیختند، تیراندازان قدرافکن نیز موافقت کردند. عبدالله خان و هفت (۷) تن از آن سواران دلیر فرار کرده از معبری که داخل شده بودند خروج نمودند و جان به در بردند و بقایا کشته شده بمردند.

اردوی پادشاهی که کمال کثرت و ازدحام داشتند چنان بهم برآمدند که احباب یکدیگر را از اعدا فرق نمی‌گذاشتند و دوستان را از دشمنان جدا نمی‌پنداشتند، چه

پیدا است که در شب پنجاه (۵۰) تن سوار را صولت پنجاه هزار (۵۰۰۰۰) است و هر چند ازدحام و احتشام اردوی شاهانه بیشتر؛ انقلاب و اختلال آن افزون خواهد بود. چنانکه در تواریخ مذکور است که بهرام گور با سیصد (۳۰۰) سوار بر شش صد هزار (۶۰۰۰۰۰) نامدار ترکستان بر زد و همه آن اردو را بهم در زد.

چون شهریار قاجار را ثبات البرز و متانت محیط بود، اصلاً و ابداً از اریکه و قار جنبش نفرموده حتی اینکه لباس روزانه یا اسلحه حرب در بر نکرده، همه مردم را دل همی داد و بر بازچه لطفعلی خان زند خنده همی زد، میرزا فتح الله اردلانی قبح الله وجهه که با لطفعلی خان سابقه داشت خود را بدو رسانیده معروض داشت که:

حضرت شهریار قاجار هم از اول پیکار از اردو بیرون شده، چون اهالی اردو از این امر مطلع نیستند لایشعراً به جنگ و منازعه و مقابله و مدافعه پردازند، باش تا صبح صادق بدمد و راز شب تیره آشکار آید، اهالی اردو بدانند که پادشاه ایشان رفته و بخت آنان خفته، سحرگاه همه تابع شوند و دولت را متابعت گردند.

چون این سخن نیز از اسباب تقدیر بود لطفعلی خان قبول نموده لهذا به کناری رفته منتظر طلوع فجر همی بود و هیچ شکی نداشت که اردو بی پادشاه است و لوای فتوحش انباز مهر و ماه، چون صبح صادق بدمید به حکم حضرت شهریار مؤذنان خوش آواز که کون پادشاه را در اردوی کیوان پوی دلیلند به کلمه **أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** و **أَشْهَدُ** اِنْ مُحَمَّدًا رَسُوْلُ اللَّهِ رَطْبُ اللِّسَانِ و عَذْبُ البِيَانِ شدند.

سالار زند دانست که پادشاه بر تخت جاه و شهریار در اردوی خسروانه است و سحرگاه که خسرو خاور تیغ انتقام از نیام شوکت برآرد، پادشاه قاجار با پیاده و سوار از جای بر آمده رسوم شجاعت و قواعد مناعت آشکارا کند از بدبختی خود دست به زانوی تأسف زده، مقارن این حال صفاصف و فوجا فوج قشون پیاده و سوار و جنایب و کنایب به حرکت در آمدند و از اطراف اردوی کیوان پوی روی به مدافعه او نهادند. سواران به مقابله لطفعلی خان شتافتند و او فرار کرده به راه هزیمت عزیمت گزید، چنان استماع افتاد که کلاه وی از سرش نگون آمده دیگر کلاه بر سر گرفته با ملتزمین رکاب فرار اختیار کرده بدر رفت.

و از جمله هزیمتیان اردوی پادشاهی طایفه شقاقی بودند و حکم به اخذ و اسرو

نهب و قتل آنان امضا و اصدار یافت. حضرت خاقان گیتی ستان از منزل دوشنبه در روز دوشنبه به دولت و اقبال عزم ورود شیراز کرد.

در بیان ورود خاقان گیتی ستان حضرت شهریار والاتبار آقا محمد خان قاجار به شهر شیراز و اطاعت اهالی فارس و انقراض دولت سلسله زندیه و گرفتاری متعلقین آن طایفه و فرار لطفعلی خان زند

چون کوبه شهر یاری به عون ایزد باری به تاریخ هجدهم شوال در کمال حشمت و اجلال به یک فرسنگی شهر شیراز رسید، حاجی ابراهیم خان نایب الحکومه فارس با همه مشایخ و قضات و اشراف و اعیان و عمال و وجوه طوایف به استقبال اردوی جلالت مسیر آمدند.

بعد از ورود موکب مسعود، حاجی ابراهیم خان را بیگلربیگی فارس فرموده، نواب حسین قلی خان را نیز از عراق به فارس احضار نموده ده دوازده هزار (۱۰۰۰۰ - ۱۲۰۰۰) خانوار از ایلات الوار که در این دیار مایه شور و شر و زیان و ضرر می بودند کوچانیده به محال و اعمال دارالسلطنه طهران روانه فرمودند، آئینها و احجار مرمر و پرده های تصویر عمارات و کیل و سایر امرا را از شیراز به طهران نقل نمودند. اولاد کریم خان وکیل که علی مراد خان زند ایشان را کور کرده بود با اولاد و عیال لطفعلی خان روانه مازندران شدند. میرزا فتح الله اردلانی که شب خیر هزیمت دروغ و مزده بی فروغ به لطفعلی خان برده بود به دست افتاد، مقطوع اللسان و مقلوع العیون شد. با تمام علما و فضلا و اعالی و ادانی و مشایخ اهل حال و فضیله ارباب کمال نهایت التفات و تفقدات به ظهور آورده به جهت هر سلسله وظیفه و ادرار مقرر فرموده، مرد بقالی که سابقاً خلاف ادبی کرده خواسته به قتل آورد.

تبیین این مقال آن که مکرر ذکر شد که پادشاه دانش پناه قاجار مدّت شانزده (۱۶) سال در دولت وکیل در شیراز شهر بند و به قضای الهی خورسند بود.

و من الوقایع

در ایام توقف آن حضرت در شیراز بقالی در حوالی دولتخانه روغن به کارخانه خاص دادی و زر خالص گرفتی، همانا قدری حق او در نزد ناظر و وکیل [۱۰۵] خرج جمع و حبس شده بود و بهای آن نمی‌رسید، لهذا روغن تند و بد به کارخانه دادی، ناظر شرح حال بر خان و الامقام عرضه کرد که ماجری این است هرگاه بقال را به حضور والا آوریم و به زبان مبارک سپارشی رود شاید که سودی دهد. خان و الاشأن ناچار رضا داد و بقال به حضور آمد، سرکار والا در مذمت روغن او شرحی فرمایش فرمود، بقال عامی نادان عرضه کرد که: روغن طعام قاجار از این بهتر نخواهد شد، روغن مخصوص قاجاری همین است. خان و الاشأن از این سخن ناملایم آشفته خاطر گردید، چاکران بقال را از آن گستاخی و جسارت ملامت کردند. بقال جواب داد که: هر وقت خان شما سلطان شد شکم مرا پاره کند. خان و الاشأن زیاده برآشفته به سکوت گذرانید و نیت به قتل وی کرد.

بعد از سالها که به دولت و اقبال و سلطنت و جلال به شیراز آمد از کارهای گذشته اندیشه همی کرد و فضل خداوندی را حمد و شکر همی راند تا قصه بقال به خاطر آمد به احضار او فرمان داد. بقال در ارک خاصه کریم خانی در آمده آقا محمد خان را بر تخت سلطنت مقیم دید بشناخت و رنگ خود را در باخت. شاه دانش پناه فرمود تا به خواهش او شکم او را بدریدند و از حضور بیرون بردند، مدفون کردند که عقلا گفته‌اند بلاء الانسان من اللسان.

مع القصة پس از سه ماه توقف و انتظام آن صفحات به دارالسلطنه طهران باز گردید.

و من الدقایق

[مناظره آقا محمد خان و کلانتر شیراز]

حاجی ابراهیم خان بیگلربیگی شیراز حکایت کرده بود که شبی بعد از رخصت از حضور، بی‌هنگام مرا احضار فرمود و تشویشی تمام در خاطر من در افتاد، چنانکه تا به حوالی ارک رسیدم از چاکران خود الا یک تن قدیمی پیر احدی با خود ندیدم. چون به حضور رفتم و قدری آرام گرفتم، فرمود: تو را به جهت تحقیق مطلبی

خواسته‌ام که سخنی از تو پرسم و معلوم شود که تدبیر و رأی من بر خطا بوده است یا بر صواب؟

گفتم: هر چه پرسش رود حقیقت عرضه شود. گفت:

چون با لطفعلی خان مخالفت کردی و برادرت اردوی وی را پراکنده کرد و دروازه شیراز بر وی بستی و او به سواحل و بنادر رفته عزم تسخیر شیراز و تدمیر تو را تصمیم داد از او بترسیدی و تدبیری اندیشیدی که ما و او را با یکدیگر در اندازی تا دو صاحب داعیه به یکدیگر پردازند و کار بر یکی مقرر شود و تو در میانه آسوده باشی و قلعه شیراز بدان متانت به تصرف خود گیری و کسی را به درون شهر راه ندهی و خود مردی مختار باشی و اگر ناچار شوی متابعت نمائی، آیا خیالت بر این بود یا نه؟

عرض کردم: بلی، غیر این نبوده. فرمود:

ما اندیشه و تدبیر تو را دانستیم که اگر لطفعلی خان از میان برداشته شود سرداران ما را به شیراز راه ندهی و شهر را نگه داری آنگاه ما را با تو باید منازعت کرد تا حصار شیراز را به زحمات تمام به تصرف در آوریم، لهذا به هر سرداری که مأمور کردیم سپارشی رفت که در مصاف پسر جعفر خان مهاونه و مداهنه نمائید، بلکه اغلب مغلوب گردید.

مصطفی خان قاجار که دلیری بود جلادت شعار چنین کرد، دیگر باره از ما استمداد کردی، جان محمدخان را با چند هزار کس به همین معنی وصیت و نصیحت کرده فرستادیم تا سپاه ما در حدود فارس افزوده گشت، رضا قلی خان را با سپاهی از قزاقی او فرستادیم او نیز کاری نکرده، بلکه گرفتار شدند. روز به روز تشویش خاطر ت افزود و زیاده از سابق به ما متوسل شدی و امرای ما را به شهر راه دادی و به جهت حفظ خود نگاه داشتی.

چون زیاده از ده هزار (۱۰۰۰۰) کس از لشکر ما در شیراز اجتماع کردند ما از قفا آمدیم و لطفعلی خان را به هزیمت رانیدیم و وارد شیراز

شدیم و شیراز را به تصرف در آوردیم، تو ناچار و لابد به ما تمکین کردی و شهر را به تصرف سپاه ما دادی، و الا آن امرا و سرداران چنان نبودند که از عهدهٔ پسر جعفرخان زند برنمایند، تدبیر ما از تدبیر تو پخته تر و کاملتر بود چنانکه دیدی و خواهی دید، اکنون به سرای خود باز گرد و مطمئن باش و ترک تدبیرات کن و صداقت ورز. من دعا گفته زمین بوسیده از خدمت بازگشتم و با چنین شهریاری دانا تدبیر و تزویر کردن خطا شمردم.

در ذکر مراجعت حضرت سلطان کامکار آقا محمد شاه قاجار به طهران و طوی نواب امیرزاده حسین قلی خان

چون حضرت اقدس پادشاه حقایق آگاه در محرم الحرام از فارس به طهران باز آمد به فکر طوی و عروسی به جهت برادرزاده کهنتر نواب حسین قلی خان ثانی که همانا در آن سال شانزده (۱۶) ساله بود در افتاد و از اطراف و اکناف ایران امرا و اعظام و ضباط و عمال و ارباب طرب را احضار فرمود و امر خدمت آتشبازی و چراغان و طوی هر شب با یکی از امرا و وزرا مقرر گشت، چنانکه شبی با حاکم فارس و شبی با محمد حسین خان اصفهانی خوراسکانی بن محمد باقر خان خوراسکانی بیگلربیگی اصفهان و شبی با اهالی کاشان و شبی با اهالی طهران. علی هذا القیاس هر شبی با اهل مُلکی و شهری بوده و میرزا زکی علی آبادی مستوفی الممالک متصدی این امور بود و یک صد و پنجهزار (۱۵۰۰۰۰) تومان به مخارج این طوی رسیده بود، و مولانا محمد ساروی ملاباشی آن حضرت که صاحب «تاریخ محمدی» است قباله نگاشته و حاجی سلیمان صباحی قصبده تاریخ گفته هر دو مقبول افتاده و این مصرع تاریخ است:

«به خرگاه سلیمانی» در آمد «مهد علیائی»^۱

مع القصة | ۱۱۰۶ | نواب شاهزاده حسین قلی خان ثانی را در شب پنجشنبه شهر ربیع الاول محجوبه کریمه از خاندان حسین خان دولوی قاجار به شبستان در آورد. و همچنین مهترین دخت نواب شاهزاده نایب الملکی فتح علی خان جهانبانی که از صبیبه جعفر خان بسطامی بود به حکم حضرت خاقانی به نکاح نواب امیرزاده ابراهیم خان بن مهدی قلی خان مرحوم برادر کهنتر حضرت پادشاه و الاجاه آقا محمد شاه قاجار در آمد و بعد از یک هفته عیش و سرور و نشاط و انبساط زفاف سعادت اتصاف به ظهور و انجام رسید و امرا و وزرا و حکام به خلایع شایسته مفتخر و مأمور و به مقامات و ولایات خود خوشنود مراجعت گزین شدند.

ذکر تتمه احوال لطفعلی خان زند و وقایع اتفاقیه این سال خیریت مآل

پس از فرار لطفعلی خان زند از صدمات سپاه خاقان ظفرمند رضاقلی خان قاجار را که از گرفتاران رزمگاه شیراز بود رها کرده، خود راه کرمان برگرفت. میرزا ابوالحسن خان کهکی حاکم کرمان از دخول به شهرش مانع آمد او به لار رفت و از آنجا از راه چهل پایه لوط به طبس گذار کرد. و سبب این فرار آن بود که پسران نظر علی خان زند که کینه سابقه با او داشتند شب در حوالی کرمان بر سر او رفته با سپاه کرمانیه بر وی شیبخون زدند او گریخته به لار رفت.

میرزا محمد خان لاری نیز قصد گرفتن وی کرده لاجرم به طبس رفت. میر حسین خان طبسی او را پنجاه (۵۰) روز در طبس میهمان کرده سیصد (۳۰۰) نفر به او داده وی به جانب شیراز بازگشت گزید. چون به یزد آمد علی نقی خان یزدی جمعی از دلاوران نساج و شجاعان حلاج که ماکوی خود را تیر اسفندیاری و کمان خود را چرخ افراسیابی و شانهِ خویش را خشت صف شکاف و مشته خود را گرز البرزشکن می پنداشتند، به مقابله وی فرستاد. در تفت تنور حرب تفته و لطفعلی خان مظفر و منصور شده با بعضی از اسرای آن گروه به ابرقوه رفته.

چون خبر بازگشت او به خاک فارس معروض سُدّه سُنّیه خاقانی گردید،

محمد حسین خان قوینلو قاجار با هفت هزار (۷۰۰۰) سوار به اتمام این کار مأمور شد. چون از راه کویر و ده اشتران به حوالی ابرقوه رسید، لطفعلی خان عم خود نصرالله خان را در آنجا گذاشته و خود به جانب بوانات و اصطهبانات رفت. و محمد حسین خان بعد از مقابله نصرالله خان را در ابرقوه محصور و به حکم فرمان شاهانه به فارس روانه شد و محمد آقای قاجار نیز با سه چهار هزار (۳۰۰۰-۴۰۰۰) کس به معاونت محمد حسین خان قوینلوی سرکشیکباشی از دارالخلافه به فارس روانه گردید.

محمد حسین خان به شیراز رسید و لطفعلی خان، دارابجرد را گرفته توقف کرد، محمد حسین خان قاجار قوینلوی سرکشیکچی باشی سردار فارس از شیراز به جانب دارابجرد رفته او به نیریز رفت، سردار به نیریز شتافته، لطفعلی خان بر همین روی پرتافته در آن حدود سنگری متین و قورغائی حصین برآراسته به مدافعه و منازعت پرداخت، مدت پانزده (۱۵) روز از طرفین آتش حرب وقود داشت و جمعی حریق آذر فنا و غریق قلزم عنا شدند.

لطفعلی خان دیگر باره اراده شیبخون کرده فریادرس خان نام از سپاه او فرار کرده شرح نیت او را به سردار قاجار معروض داشته، لشکر شهریار قاجار به امر امیر سردار کمال حزم و بیداری مرعی داشتند، از شیبخون او کاری ساخته نشد. لاجرم مراجعت کرده، روزانه دیگر روز خون صلاح دیده به مقاتله و مقاتله در آمد. سپاه لطفعلی خان دو تیپ از عسکر قهرمان ایران از جای برکنده به جانب تنگ کرم بردند و سردار قاجار جلادت کرده، امیر اصلان خان اردلانی را با دسته او به یورش امر کرده به اتفاق خود بر سر سپاه امیرزاده زند آمدند، او را تاب مقاومت نمانده به هزیمت شد بر همین گریخت، و شب هنگام دیوار آن حصار را شکافته خود و همراهانش به جانب طبس فرار کردند. محمد حسین خان قاجار کشیکچی باشی مشهور به دوداغ مظفر و منصور به شیراز بازگشت و شرح حال معروض داشت.

[تولد محمد تقی میرزا]

و از جمله وقایع این سال که هزار و دویست و شش (۱۲۰۶ هـ / ۱۷۹۱-۱۷۹۲

م) بود ولادت شاهزاده محمدتقی میرزا از بطن مستوره بختیاریه بوده^۱.
و از آن جمله کشتن درویش مشتاق علی به فتوای ملا عبدالله کرمانی در شهر
کرمان است که او را که از مریدان سید معصوم شاه هندی بود و سلسله طریقتشان به
شاه نعمت‌الله کرمانی می‌رسید سنگسار کردند^۲.

۱. تولد محمدتقی میرزا در ششم شهر صفرالمظفر، بعدها ملقب به حسام‌السلطنه گردید و
سالها حکومت پروچرد و ایلات بختیاری یا او بود.

۲. اعتضادالسلطنه گوید: مشتاق علی شاه اصفهانی مرید فیض علی شاه، الحق مشتاق در مرتبه
وحدت، در آفاق طاق بود و عمرهای بسیار که دیده چرخ پیر نظیرش ندیده، در مرتبه وحدت با
شمس تبریزی و شاه قاسم انوار برابری می‌نمود و ملا عبدالله واعظ کرمانی در بلده کرمان آن
سرحلقه عرفان را مقتول ساخت، قبرش خارج شهر کرمان مشهور به مزار مشتاقیه می‌باشد و ملا
عبدالله بعد از قتل آن جناب خود از عمر خیر ندید و قهرمان ایران آقا محمد خان شهر کرمان را
زیر و زبر کرد. جناب رونق علی شاه در «رساله غرایب» احوالش را به تفصیل در سلك نظم
کشیده مظفر علی شاه کتاب «مشتاقیه» و «بحرالاسرار» از احوال آن بزرگوار نوشته و نورعلی شاه
در کتاب «جنات الوصال» کیفیت شهادت آن جناب به تفصیل منظوم نموده (اکسیرالتواریخ، ۶۳
- ۶۴).